**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030216**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در مادۀ امر علوّ یا استعلاء خوابیده یا نخوابیده، یا احدهما یا کلیهما یا اصلا هیچکدامشان در صدق مادۀ امر معتبر نیست. اینجا مرحوم آخوند می‌فرمودند که در صدق مادۀ امر علوّ خوابیده، اینجا با یک مشکلی مواجه می‌شدند آن این است که در بعضی موارد این واژۀ امر در مواردی که شخص عالی نیست استعمال شده، مثلا بچه‌ای به پدرش دستور می‌دهد ما می‌گوییم لا تأمر اباک، به پدرت دستور نده. مرحوم آخوند اینجوری تعبیر کرده که اینجور موارد به معنای این هست که به لحاظ آن ادعایی که طرف دارد که من عالی هستم اینجا لا تأمر اباک اطلاق شده. ما عرض می‌کنیم در جایی که ادعاء هست در واقع مثلا مثالی که آقای روحانی اینجا می‌زند این هست که به یک کسی مدعی اعلمیت هست می‌گوییم ایها الاعلم اجب هذه المسئلة. اینجا اعلم در واقع یک مجاز در حذف درش رخ داده، یعنی ایها الاعلم بنظرک بادعائک. حالا ببینیم آیا همچین تحلیلی را ما وجدانا در مثال‌هایی مثل لا تأمر اباک احساس می‌کنیم؟ لا تأمر اباک یعنی ادعا، این را چجوری کلمۀ ادعاء را شما اینجا درج می‌کنید؟ یعنی لا تفعل فعلا انت تعتقد انه امرٌ، یا اینجوری نیست که ما این جملۀ لا تأمر اباک کأنّ می‌خواهیم بگوییم امر از تو سر زده، امرک اباک قبیحٌ، خود امر را ما اینجا قبیح می‌دانیم و امر الصغیر للکبیر، اینها اینکه بخواهیم این را اطلاق واژۀ امر را به اعتبار ادعای طرف بدانیم انصافا خلاف وجدان هست و هیچگونه تناسبی با این استعمال ندارد. حالا اینجا حاج آقا یک مثالی را مطرح می‌کنند آن مثال این هست که در کلام آقای شهیدی به این مثال اشاره شده، ایشان این مثال را شاهد می‌آورند برای اینکه نه علوّ در مادۀ امر خوابیده نه استعلا، آن این است طبری وقتی می‌خواهد داستان نامه نگاری حضرت مسلم به حضرت سید الشهداء علیه السلام را گزارش کند تعبیر می‌کند یأمره بالقدوم. آیا طبری می‌شود توهم کرد که طبری حضرت مسلم را عالی می‌دانسته چون این تعبیر از طبری سر زده، طبری که حضرت مسلم را قطعا عالی نمی‌داند، مستعلی هم نمی‌داند چون حضرت مسلم به هر حال هیچگونه استعلاء نسبت به حضرت سید الشهداء نداشته ولو، یعنی قطعا طبری همچین اعتقادی نداشته. حاج آقا می‌فرماید اینجا امر به معنای بعث لزومی است، لازم دانستن، حالا این توضیح دارد که بعدا در موردش عرض می‌کنم. یعنی نامه نوشت و آمدن امام علیه السلام را لازم شمرد، لازم شدن.

**شاگرد:** شاید همینجوری بحث کرده.

**استاد:** یعنی چجوری بحث کرده؟

**شاگرد:** یعنی گفته بیایید اگر صلاح می‌دانید نه اینکه

**استاد:** نه اگر بیایید، نه. حالا آن یک نکتۀ دیگر است که اگر بیایید، این قطعا اینجوری نیست، یأمره بالقدوم هم از خود همان عبارت اگر صلاح دانستید اصلا صلاح دانسته بود که بگویید بیایند یا نیایند، اگر صلاح دانسته ندارد

**شاگرد:** لزومی بیاورد؟

**استاد:** بله، اصلا آن تکیه‌ای که امام هست برای همین نکته‌اش هست که حتما بیایید، حالا یک نکته‌ای دارد بعد عرض می‌کنم. یا یک تعبیری که در استعمالات هم در استعمالات، در آیات دیگری از قرآن کلمۀ امر در موارد که از سافل به عالی هست صورت گرفته. فرعون به حلقۀ مشاورانش در مورد حضرت موسی اینجوری خطاب می‌کند که «يُريدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ» (سورۀ شعراء، آیه ۳۵). این «فَما ذا تَأْمُرُونَ» آیا این مشاورین فرعون، فرعون بهشان می‌گوید که به من دستور بدهید؟ به من فرمان بدهید؟ اینکه نیست. این خودش نشانگر. یا مشاورین به عقیدۀ فرعون در رتبۀ بالاتر که قرار نداشتند که قطعا، فرعون دارد ماذا تأمرون را استعمال می‌کند، ما ذا تأمرون یعنی چه کاری را لازم می‌دانید؟ چی تشخیص لزومی شما دارید؟

هم سورۀ اعراف، آیۀ ۱۱۰، هم سورۀ شعراء آیۀ ۳۵ هست.

همچنین سورۀ زمر آیۀ ۶۴

**شاگرد:** «اللّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَكيلٌ (62) لَهُ مَقاليدُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (63) قُلْ أَ فَغَيْرَ اللّهِ تَأْمُرُونّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ (64)»

**استاد:** این در مورد اینکه پیامبر نمی‌خواهد بگوید شما بالاتر از من هستید، برای نفی علو خوب است که پیامبر نمی‌خواهد بگوید، شما استعلاء را ممکن است این نفی نکند ولی برای نفع علو که پیغمبر نمی‌خواهد بگوید شما بالاتر از من هستید و این دستور را داده. اینجور مثال‌ها را شاهد قرار دادند برای اینکه برای نفی علو اینها به نظر می‌رسد چیزهای خوبی هست. یکی از شواهدی که برای نفی علو و استعلاء شاید باشد بحث اینکه در موارد مشاوره از مادۀ امر به کار گرفته می‌شود. استأمره به معنای اینکه از او، این استأمره را ترجمه می‌کنند از او مشورت خواست و مشاور که چیزش هم آمره یعنی مشورت بهش داد، یأتمرون یعنی یأمر بعضهم بعضا که معنای یعنی با همدیگر مشورت کردند. یأتمرون را مرحوم شیخ طوسی در تبیان معنا کرده أی یأمرٌ بعضا بعضا، یک جای دیگر ترجمه کرده الإئتمار امر کل واحد لصاحبه بفعل من الافعال. موارد مشاوره را با تعبیر مشاوره خواستن را با استئمار و با همدیگر مشاوره کردن را با یأتمرون و امثال اینها. ریشه‌های مختلفی که مربوط به امر هست مربوط در موارد مشاوره به کار رفته. ممکن است یک کسی بگوید این معنای جدیدی است، امر به معنای مشاوره است، اصلا یکی از معانی امر مشاوره هست، ولی شاید بعید باشد که یک معنای امر به معنای مشاوره باشد این جزو مؤیدات این هست که چون در مشاوره افراد از همدیگر این مطلب را درخواست می‌کنند که به ما بگویید که چه چیزی لازم است؟ موارد مشاوره را با معنای چه چیزی را لازم می‌شمارید، استئمره یعنی از او خواست کار لازم را اعلام کند. و اینکه بخواهیم بگوییم به معنای مشاوره بودن هست شاید در اعصار بعدی ائتمره به معنای مشاوره خواستن باشد به طوری که دو تا معنای جدا داشته باشد، به طوری که مثلا زمخشری استئمره را معنا می‌کند مشورت خواست در حالی که در کتاب‌های یک مقداری قدیمی‌تر، یأتمرون را یعنی با همدیگر مشاوره کردن اینجوری تعبیر می‌کند. ولی اینکه در اصل لغت اینها یک معنای جدیدی باشد خالی از بُعد نیست. اینها را به عنوان ممکن است مؤید برای این قرار بدهیم که در مادۀ امر علو یا استعلاء نخوابیده. در مقام مشاوره شخص نه علو دارد نه استعلاء دارد، بلکه آن چیزی که درش وجود دارد ابراز نظر اینکه در این مطلب چه چیزی لازم هست.

**شاگرد:** معنای امر این باشد که واحد امور.

**استاد:** نه آن واحد امور ازش فعل گرفته نمی‌شود، اینها مشتق است آن فعل از آنها گرفته نمی‌شود.

**شاگرد:** طرف مشورت استعلاء ندارد

**استاد:** نه استعلایی ندارد که من بالاتر از، نه من بالاتر از تو هستم نمی‌خواهد بگوید من بالاتر از تو هستم، مثلا پیغمبر به افراد که می‌گفته. یکی از مثال‌های مشورت این مثال هست که آقای شهیدی اینجا در کتابشان دارند، فی کتاب الغارات عن علی علیه السلام انه قال بعد مصاب بنی ناجیه و قتل صاحبهم انی قلت له انی مستشکیرک فیهما ای فی شخصین تخلّفا عن بیعته و نصرته علیه السلام فما ذا تأمرونی به قال انی آمرک ان تدعوا بهما فتضربهما و علمتُ.

یک بحث انی آمرک آن بنده خداست آن را کار نداریم، ولی حضرت فماذا تأمرونی به، حضرت که نمی‌خواهد بگوید که بر من استعلاء بکن یا تو عالی هستی، اینکه قطعا اینجور نمی‌خواهد بگوید. فماذا تأمرونی به یعنی چه چیزی را لازم می‌شماری؟ بگو به نظر شما راه مسئلۀ لازم چی است؟ این مواردی هست که مؤید این مطلب هست. ببینید من یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا مطرح کنم آن این است که موارد مختلفی استعمالات مختلف کلمۀ امر دارد، معانی مختلفی هم برای امر گفته شده. من تصور می‌کنم که ما باید این معانی مختلف را در مجموع موارد استعمالات بسنجیم ببینیم آیا می‌شود این موارد استعمال را با این معانی توجیه کرد ولو به نحو استعمال مجازی، استعمال مجازی هم یک نوع حُسن طبع می‌خواهد یک نوع ادعا و تشبیه می‌خواهد، ما الآن یک مشکلی که در این بحث داریم و در خیلی از بحث‌های دیگر داریم آن این است که ادعاهای متعارفض اینجا وجود دارد و هر یک از این ادعاها هم یک سری شواهدی احیانا در کنارش ممکن است ذکر شده باشد. آن شواهد ممکن است با آن ادعا هم سازگار باشد ولی باید ببینیم آیا با ادعاهای دیگر هم سازگار هست یا سازگار نیست؟ در مورد کلمۀ امر حالا به خصوص ما که فارس هستیم یک مقداری برای اینکه بفهمیم معنای امر در استعمالات چیست مرادفات فارسی این کلمه را فکر می‌کنم باید مد نظر داشته باشیم، ببینیم در موارد استعمال آیا چه مقدار می‌توانیم این مرادفات را معنا کنیم؟ کلمۀ اَمَرَ را ممکن است ترجمه کنیم به معنای طلب کرد، یا ترجمه کنیم به معنای خواست، یا دستور داد، فرمان داد، بعث جدی کرد، بعث الزامی کرد، لازم دانست، وادار کرد، اینها چیزهایی هست که در کلمات آقایان اکثرا وارد شده بعضی‌هایش هم وارد نشده من خودم به یک معنا وارد کردم به جهتی که توضیح خواهم داد. ببینیم در موارد استعمال کدام یک از اینها می‌تواند استعمالات را پوشش بدهد یا به نحو حقیقی یا به نحو مجازی عرض کردم استعمال به نحو مجازی هم یک تناسب می‌خواهد و یک حُسن طبع و قبول طبع می‌خواهد، حالا اگر بحث علاقات را کنار بگذاریم که بنابر صحیح همین هست که مجاز نیاز به علاقات ندارد یک قبول طبع می‌خواهد. ببینید ما کلمۀ رجل را به معنای مرد می‌فهمیم ولی می‌بینیم حضرت امیر در مورد بعضی‌ها گفته یا اشباه الرجال و لا رجال، خب ما احساس می‌کنیم که خوب است یعنی رجا را به معنای کسی که آثار مردانگیت ازش بروز می‌کند در این به کار ببریم و از کسی که آثار مردانگیت ندارد سلب کنیم، خب این یک نوع معنای مجازی صحیح است. صحبت سر این هست که اگر مثلا ما امر را به معنای طلب معنا کنیم یا به معنای خواستن معنا کنیم ببینیم آیا یک سری استعمالات هست این استعمالات ولو به نحو مجازی صحیح هست یا صحیح نیست. مرحوم آخوند یک بحثی را دارد من فکر می‌کنم این بحث را با بحث کنونی مناسب است با هم بحث کنیم، مرحوم آخوند می‌فرماید اصلا لفظ امر وضع شده برای بعث لزومی، بعث حتمی، و یک سری شواهدی را می‌آورد که تقریبا حاج آقا هم به یک معنا ماحصل فرمایششان با فرمایش مرحوم آخوند نزدیک است. مرحوم آخوند این مثال‌ها را می‌زند، مثال‌هایی که بعضی‌هایش در کفایه هست و بعضی‌هایشان به نظرم در کفایه نیست. لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلاة، مرحوم آخوند می‌گوید که پیغمبر تحریک، معنای این جمله این هست که الآن لو لا در مقام این هست که این عمل هنوز اتفاق نیفتاده، یعنی الآن پیغمبر به خاطر مشقت بر امت امر به سواک نکرده، اگر امر به معنای طلب باشد این درست در نمی‌آید، پیغمبر طلب کرده در همین هم، خود این هم در مقابل طلب است اصلا. حالا من می‌خواهم بگویم ببینید آیا ما می‌توانیم اینجا لأمرتهم را به جایش لطلبتکم بگذاریم؟ به نظر می‌رسد اصلا تناسب ندارد، اگر لولا ان اشق علی امتی لطلبتم انکم السواک، یا فارسی ترجمه کنم اگر بر شما سخت نبود مسواک کردن را از شما می‌خواستم، شما که خواستید که.

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** نه توجه کنید، ببینید این واژه‌ها را ترجمه کنیم ولو با بحث تعدد دال و مدلول، این یک توضیحاتی دارد که حالا بعدا من مفصل توضیحات را می‌خواهم بدهم در مورد اینکه این یعنی چی؟ آقایان بعضی‌ها اینجا اینجوری مطرح کردند که لأمرتهم بالسواک ممکن است به جهت قرینه اینجا امر در معنای طلب به کار رفته، در معنای طلب الزامی، بحث من این هست که شما امر را بگذارید خواستن، حتی با قرینه هم غلط است، بحث من این است، حتی با قرینه هم غلط است، یعنی این جمله، قرینه‌اش آقای شهیدی می‌گوید که این امر می‌تواند به معنای طلب باشد قرینه‌اش این است که مشقت رافع حکم الزامی است، رافع حکم استحبابی که نیست. ببینیم آیا واقعا اگر به جای این مطلب کلمۀ، ما فارسی خودمان بگوییم، اگر این کار برایت سخت نبود ازت می‌خواستم این کار را انجام بدهی، خواسته، ولی اگر این کار برایت سخت نبود می‌خواستم برایت انجام بدهی، مگر نخواستی تو؟

**شاگرد:** لحنش، بهت می‌گفتم انجام بدهی یعنی

**استاد:** بهت می‌گفتم یعنی

**شاگرد:** نه اینکه لفظ امر را به کار ببرد ولی گفتم انجام بده

**استاد:** نه، ببینید این ترجمه لحن، قرینه آن لحن یک چیزی است ولی، ازت می‌خواستم که انجام بدهی، واژه را ببینید، بهت می‌گفتم آن یک معنای دیگر است آن یک حرف دیگری است، شما امرتُ را اینجوری اگر بر امت من مشقت نداشت من از آنها می‌خواستم که در موقع نماز سواک بکشند قطعا جملۀ اشتباهی است این جمله تناسبی ندارد، از آنها طلب می‌کردم، آنها را تحریک می‌کردم به اینکه این کار را انجام بدهند، آنها را تحریک می‌کردم، تحریک می‌کردم، مگر تحریک نکردی؟ می‌گوید خب تحریک کردی، اینجا لأمرتهم اینکه به معنای تحریک می‌کردم به معنای طلب می‌کردم، به معنای می‌خواستم، قطعا عبارت اشتباهی است. یا مثلا در جمله‌ای که «فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» مثال معروفی که هست این را شما ترجمه کنید کسانی که از خواستۀ از درخواست خدا، از طلب خدا، مخالفت کنند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. طلب خدا که عذاب ندارد، ممکن است طلب فرض این هست معنایی هست که ما معنای جامع می‌فهمیم از درخواست، این یخالفون عن امره اصلا خود همین توش خوابیده که این امر امر الزامی است، مثلا یک جمله‌ای هست که پیغمبر در داستان بریره که به زن می‌گوید برو با شوهرت صلح کن، بریره، پیغمبر می‌فرماید که ارجعی الی زوجک، جملۀ پیامبر بنابر بعضی نقل‌ها این هست، او می‌گوید أتأمرونی یا رسول الله؟ قال لا بل انا شافع. مرحوم آخوند یک نکته‌ای را متذکر می‌شود ایشان می‌گوید که شافع یعنی کسی که شفاعت دارد می‌کند، شفاعت کردن خود خواستن است دیگر، یعنی به حمل شایع خواستن است، شفاعت کردم یعنی ازت می‌خواهم این کار را بکنی ولی خواستن الزامی نیست اختیار را به تو واگذار می‌کنم، می‌خواهی بکن می‌خواهی نکن ولی من ازت می‌خواهم این کار را بکنی. یعنی شافع بودن با خواستن اصلا مصداق خواستن است شافع، کسی که شفیع می‌شود برای دیگری یعنی از او درخواست می‌کند یک کاری بکند ولی به نحو حتمی نیست، یعنی آن چیزی که در شفاعت نیست بعث حتمی است نه اصل البعث، نه اصل درخواست نه اصل خواستن و اینکه بگوییم مرحوم آخوند این را قرینه قرار داده برای اینکه این بعث بعث لزومی است. یا مثلا یک مثال دیگر هست یک وقتی هشام بن حکم، امام صادق علیه السلام به هشام می‌فرمایند که هشام داستان مناظره‌ای که با عمرو بن عبید در بصره داشتی آن را برای من تعریف کن، هشام می‌گوید من خجالت می‌کشم در حضور شما مطلبی را بگویم، این استحیی در حضور شما صحبت کنم، حضرت می‌فرماید اذا امرتکم بشیءٍ فافعلوا حضرت چی می‌خواهد بگوید؟ می‌گوید دستور می‌دهم انجام بدهید دیگر. تأکید روی این هست که وقتی من یک امر الزامی می‌خواهم بکنم شما انجام بدهید دیگر خجالت و این چیزها را کنار بگذارید. به نظر می‌رسد این مثال‌ها در اینکه در مورد بعث حتمی به کار رفته و چیزهای مختلف دیگری که در این موارد هست با این مثال‌ها چندان تناسب ندارد چیزهای خوبی است ولی از آن طرف یک سری آقای شهیدی مثال‌های نقض آن طرفی هم مطرح کرده، اینها مثال‌هایی هست که در کلام مرحوم آخوند است. آقای شهیدی یک مثال‌هایی آن طرف قضیه را زده، اینها را حالا من مثال‌هایی که در کلام آقای شهیدی هست ذکر می‌کنم بعدا ان شاء الله در مورد این بحث مفصل بعدا صحبت می‌کنیم. آقای شهیدی می‌فرماید که ما در مواردی که بعث غیر الزامی هم هست کلمۀ اَمَرَ به کار رفته. قبل از اینکه مثال‌های آقای شهیدی را، وقت گذشته مثال آقای شهیدی را خودتان نگاه کنید. من یک بحث دیگری را اینجا، یک شاهد دیگری را که ممکن است کسی ذکر بکند آن این است که ما در بعضی از روایات داریم که می‌گوید امر را مقید می‌کند به امر فرضٍ، در یک روایتی هست امر فرضٍ، اگر این روایت را پیدا کنید.

**شاگرد:** تهذیب هم دارد. امر فرض به امر یک چیزی

**شاگرد:** «فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ «8» وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله فِيمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ، وَ لَافِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ»

**استاد:** «أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ»، کأنّ ما دو جور امر داریم، امر فرض لازم و امر غیر لازم. از آن طرف نهی هم دو جور داریم، نهی حرامٍ و نهی عیافةٍ،

**شاگرد:** در عیون اخبار الرضا دارد لیس امر فرض و بواجب بل امر فضل و رجحان

**استاد:** هم یک امر فضل و رجحان، روایت مسمعی است دیگر، محمد بن عبد الله مسمعی از احمد بن حسن میثمی عن الرضا علیه السلام، در آن روایت. این یک سری شواهدی هست که امر را ازش استفاده می‌شود که دو جور امر ما داریم، یک امر فضل و رجحان و امر فرض لازم. یک سری این روایات. یک سری مثال‌هایی آقای شهیدی زده اینها را ببینیم اینها را چه کار باید کرد و چجوری اینها را باید توضیح داد. اینها را ان شاء الله ما شنبۀ هفتۀ آینده در خدمتتان هستیم، ما نائب الزیارۀ دوستان هستیم در مشهد ان شاء الله بتوانیم انجام وظیفه کرده باشیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد